



۲۰۱۸/۰۱/۱۵

م. اسحاق نگارگر

شب و روز و سال و ماه زمین

من در یکی از یادداشت های قبلی خود از قول مثنوی عرفان بیدل و ترجمه شعری از "امیلی دکسن" گفته بودم که اصولاً آنچه ما زمان می خوانیم ناشی از گردش سیاره ها به دور خورشید های شان است و چون در کهکشان بی سرحد و نامحدود ما خورشید ها و سیاره ها از تخمین و شمار بیرون است بدین دلیل هر نظام شمسی زمان خاص خود را دارد.

کلام الله مجید در چندین مورد به زمان اشاره و نسیی بودن زمان را بسیار پیش از آنکه عقل بشر بدان برسد بیان می کند. یکی همین شب و روز و سال و ماه زمین است که ما بدان خو گرفته ایم و آن را به اجزاء و اضعاف آن تقسیم نموده از آن ساعت، دقیقه، ثانیه و حتی ثالثه را به عنوان اجزاء و هفته، ماه، سال و قرن را به عنوان اضعاف آن دریافته ایم، البته با قید اینکه همین حالا برای من که مشغول نگارش این یادداشت استم ساعت چهار بجه و پنج دقیقه عصر است ولی کلیفورنیا هشت ساعت عقب تر از ساعت من یعنی هشت و پنج دقیقه صبح است و استرالیا یازده ساعت جلوتر از من و سه و پنج دقیقه صبح است.

برای من هنوز چهاردهم جنوری است ولی برای استرالیا امروز من دیروز است و پانزدهم جنوری شده است. و اما صحبت از یادآوری زمان در کلام الله مجید بود که برخی از جوانان تازه راه یافته به دنیای منطق و فلسفه که وقتی در دو آیت تفاوتی را دیدند ناشیانه سر و صدا می اندازند که خدا (ج) یک جا زمان را این مقدار و در جای دیگر آن مقدار یاد کرده است و بدین ترتیب در کلام خدا نعوذ بالله کشف تضاد گویی می کنند.

کلام الله در آیه چهل و هفتم سورة الحج وقتی از قیامت صحبت می کند و می گوید: "نزد پروردگار تو یک روز به اندازه یک هزار سالی است که تو می شماری" ما می دانیم که نزد ما سال اندازه زمانی است که زمین حرکت انتقالی خود را به دور خورشید تکمیل می کند و در قیامت که دیگر نه این زمین است نه این خورشید زمان ناشی از یک نظام دیگر است که ما چیزی درباره اش نمی دانیم و خداوند به عنوان مثال به ما می گوید که مقدار یک روز قیامت به اندازه هزار سال دنیاست و می دانیم که در مثال مناقشه راه ندارد و اما در سورة مبارکه المعارج که ابوجهل از پیامبر (ص) می خواست که چه وقت عذاب خدا بر کافران فرود می آید که طبعاً ابوجهل زمان زمین را در نظر داشت و قرآن می خواهد این معنی را افاده کند که خداوند مهربان برای بندگان مهلت طولانی می دهد تا به سوی خدا باز

گردند و هنگامی که خداوند (ج) جبرائیل و ملائیک را امر صعود به نزد خود بدهد حادثهٔ صعود آنان به محضر پروردگار و اجرای امر عذاب یک روزی را در بر می گیرد که به مقیاس زمان شما پنجاه هزار سال وقت کار دارد. اصولاً زمان چیزی نیست مگر وقفه یا فاصله بین دو حادثه. حالا اگر ما از زمان زمین بیرون شویم و به زبان زمان عطار صحبت کنیم که یک سال آن صرف هشتاد و هشت روز زمین است و بگوییم که مثلاً حادثهٔ جدا شدن کودک از شیر مادرش که دو سال زمین است هشت سال کار دارد مگر این تعجبی دارد؟ یا برای اینکه یک شاگرد پی. ایچ. دی. بگیرد صد سال وقت کار دارد چون هر سال زمین تقریباً چهار سال عطار است پس بیست و پنج سال زمین همان صد سال عطار می شود.

آنانی که به شک و تردید با قرآن برخورد می کنند چرا به این موضوع فکر نمی کنند که این مرد اُمی که حتی یک بار در محضر اُستاد زانو نزده بود نسبت به زمان را که برای ما انسان های عادی تنها بعد از تیوری نسبیت انشتاین مفهوم گردید از کجا بدین دقت و وضاحت فهمیده بود؟

به قول بیدل:

مُشت خاک و این همه سامان ناز اعجاز کیست؟

بیش ازین از من غلط مفروش دانستم تویی

به هر صورت من میخواستم با شما از شعر لارد بایرون شاعر انگلیسی بگویم که او هم سخنی مانند بیدل و امیلی دکنسن دارد که ناخواسته رشتهٔ کلام به سوی فلسفه و میتافزیک رفت اما حرف آخر اینکه لارد بایرون هم زمان را همان جلوهٔ عشق و امید می داند که گاهی ما را از دور افسون می کند و "استقبال" است و زمانی می فریبد و این "حال" اما در مجموع همه غیر از وهم چیزی نیست.

او شعر خود را نمی داند به چه دلیل (قطعه ای برای موسیقی) عنوان می دهد که شاید موسیقی است که ما را از این عوالم بیرون می برد و از جنجال ماضی و حال و استقبال بیغم می کند و هنر از خود بیگانه کردن ما را دارد.

(قطعه ای برای موسیقی)

همی گویند اُمید تو می باشد همان شادی
ستایش می کند عشق حقیقی لیک از ماضی
فروزد یاد در ذهنت چراغ خیر و آزادی
نُخستین را برانگیزد، دوم را هم کند راضی

*** **

بدان چیزی که یادت عشق می ورزد زمانی بود
یگانه برق آمدی که می تابید در جانش
و هر چیزی که آمدت ستود و باز گم کردش
درون بوته یادت همی یابی گذارانش

** * **

ولی هیئات! اینها جمله غیر از وهم چیزی نیست
مرا از دور افسون می کند نیرنگ "استقبال"
نه من مانند آن تصویر ذهنم می توانم بود
نه جرات می کنم با آنچه استم روبرو کردم
ولی عشق و امیدم می فریبد است اینم "حال"

تاریخ ترجمه ۲۰۰۱/۶/۲۲

Stanza for music

They say that Hope is happiness,
But genuine Love must prize the past,
And Memory wakes the thoughts that bliss
They rose the first - they set the the last.

And all that Memory loves the most
Was once our only Hope to be,
And all that Hope adored and lost
Hath melted in to Memory.

Alas! it is delusion all:
The Future cheats us from afar,
Nor can we be what we recall,
Nor dare we think on what we are.
Lord Byron

(۱۷۸۸ - ۱۸۲۲)